



# جبران خلیل جبران و سهراب سپهری

● عبدالرضا قریشی زاده - کرمانشاه

در سالهای آغازین دهه بیست میلادی - ۱۹۲۳ - که جبران خلیل جبران با انتشار کتاب «پیامبر»ش در آمریکا نامور شد و دیری نماند که آوازه اش جهان را فرا گرفت و او را تا پایه نامورترین شاعران و نویسندگان برکشید و چه زود سخنانی که از زرقای درونی پاک جوشیده بود بردل‌های آگاه کارگر افتاد.

بردل‌های آگاه کارگر افتاد.

«پیامبر» که بازتابی از اندیشه‌های والای اوست، چون پندنامه‌ای بشریت را مخاطب قرار داده است. شیوایی، جزالت و لطافت اثر «پیامبر» به گونه‌ای است که حتی در برگردان آن نیز چون کلامی آسمانی به دل می‌نشیند.

«پیامبر» برای نخستین بار در سال ۱۳۴۰ - ۱۹۶۱م - در ایران به پارسی برگردانده شد؛ سپس در سال ۱۳۴۶ توسط مترجمی دیگر منتشر شد و اخیراً نیز بخشهایی از آن در مجلات «ادبستان» و «سوره» به چاپ رسیده است.

پارپاریانگ شاعره آمریکایی درباره «پیامبر» گفته است:

«فیلسوف آنرا فلسفه می‌داند و شاعر شعرش می‌خواند. جوانان می‌گویند: ما آنچه را که در قلب داریم در آن می‌یابیم و پیران می‌گویند: تمام روزهایمان را در جستجو گذرانده‌ایم، جستجوی بی‌هدف، و اینک در زمستان زندگی، گنجینه‌مان را در این کتاب می‌یابیم.»

خلیل جبران در نامه‌ای به سال ۱۹۲۶ - سه سال پس از انتشار کتاب - به آنتونیوس بشیر که آن را به عربی برگردانده است می‌نویسد:

«درباره این اثر کوچکم که قسمتی از روحم می‌باشد، این را می‌توانم بگویم که این اثر در مرتبه به زبان انگلیسی تجدید چاپ شده و به ده زبان اروپایی ترجمه شده و از زبانهای شرقی به زبانی و هنسی ترجمه گردیده است. ... در هندوستان از گاندی گرفته تا کارگران ساده، زوجها و مادران و از طرف کسانی که هرگز خیال آن را نمی‌کردم، مورد استقبال و توجه قرار گرفته است. من در مقابل این پشتیبانی بعضی اوقات احساس خجالت می‌کنم.»

□ در میان پژوهشهای انجام شده درباره «سپهری» تاکنون از تأثیر پذیری او از جبران سخنی گفته نیامده، در اینجا مانیز قصد اثبات یارد آن را نداریم، اما بابتک تأملی در آثار آن دو در می‌یابیم که سرچشمه‌های اندیشه آنان - اگر نگوییم یکی است، بسیار نزدیک است.

تأثیر پذیری از اندیشه‌های بودایی، بینش مبتنی بر وحدت وجود که در خدا، وحدت ادیان، مرگ و ... از دیدگاه آنان تجلی می‌یابد، از همسویی اندیشه‌های آن دو هنرمند حکایت می‌کند.

بعلاوه از سوی دیگر نقاط مشترکی در زندگی شخصی آنان به چشم می‌خورد که از آن جمله‌اند:

- جبران و سهراب هر دو شاعر و نقاش بوده‌اند.

- هر دو زندگی کوتاه و پرباری داشتند - جبران ۱۸۸۳ - ۱۹۳۱ (۴۸ سال) و سهراب ۱۳۰۷ - ۱۳۵۹ (۵۲ سال).

- بخش مهمی از زندگی آنان در سفر گذشته است.

- هیچکدام از آنان - تاجایی که می‌دانیم - همسری اختیار نکردند.

- هر دو اخلاص هنری داشتند و چنانکه درباره شان گفته‌اند، آنچه را که می‌نوشتند صرفاً دیدگاههای تئوریکیشان را منعکس نمی‌کرد، بلکه بازتاب جزئی از زندگی روزمره شان به شمار می‌آمد.

الکساندر پوشکین<sup>۱</sup> می‌گوید: هر شاعر و هنرمند راستینی - چه بخواید و چه نخواهد - یک پیامبر است.<sup>۲</sup> ولتون تولستوی معتقد است که هنرمند باید به نوشتن موضوعی بپردازد که از صمیم قلب آن را دوست بدارد و به صحت آن ایمان داشته باشد.<sup>۳</sup>

و به راستی که جبران و سهراب دو هنرمند راستین بودند. درست همانگونه که نمایی از چهره واقعی سهراب را در شعر «دوست»<sup>۴</sup> او می‌توان دید، جبران را نیز در آئینه «پیامبر» می‌توان نگرست. در این گفتار به برخی از همسویی‌های اندیشه آن دو هنرمند بزرگ پرداخته شده است.<sup>۵</sup>

خدا:

□ جبران:

و اگر می‌خواهید خدارا بشناسید حلال رازها نباشید، بلکه به اطراف خویش بنگرید، اورا خواهید دید که با فرزندانان بازی می‌کند. به آسمان بنگرید، اورا خواهید دید که در میان ابرها گام برمی‌دارد، دستهایش را با رعدوبرق به اطراف می‌گشاید و با باران نزول می‌کند. اورا خواهید دید که در میان گل‌ها لیخند می‌زند، سپس برمی‌خیزد و دستهایش را در بین درختان تکان می‌دهد.

پیامبر/ص ۹۱

□ سهراب:

- اهل کاشانم

روزگارم بد نیست

تکه نانی دارم، خرده هوشی، سرسوزن ذوقی

مادری دارم، بهتر از برگ درخت.

دوستانی، بهتر از آب روان

و خدائی که در این نزدیکی است:

لای این شب بویا، پای آن کاج بلند.

روی آگاهی آب، روی قانون گیاه.

هشت کتاب/ص ۲۷۲

- مردم بالادست، چه صفائی دارند

چشمه‌هاشان جوشان، گاوهاشان شیرافشان باد

من ندیدم دهشان،

بی گمان پای چپرهاشان جابای خداست.

هشت کتاب/ص ۳۴۶

- شب سرشاری بود

روداز پای صنوبرها، تا فراترها می‌رفت.

دره مهتاب آندود، و چنان روشن کوه، که خدا پیدا

بود

هشت کتاب/ص ۳۳۴

در اندیشه اسلامی به استناد آیاتی از قرآن کریم، حضور خداوند در همه مکانها و زمانها و اشراف او بر کل نظام هستی بارها تصریح شده است:

□ وَاللَّهُ الْمُسَبِّحُ وَالْمَغْرِبُ قَائِمًا تُولُوا فِتْمَ وَجْهَ اللَّهِ  
إِنَّا لِلَّهِ وَأَسْأَعُ عَلَيْهِمُ ۱۱

- خاور و باختر از آن خداست پس به هر سو رو کنید به سوی خداری آورده اید. خدا به همه جا محیط و به هر چیز داناست.

□ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۱۱

- و هر کجا باشنید او با شماست و به هر چه کنید به خوبی آگاهست.

□ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ۱۲ - ما از رگ گردن او به او نزدیکتریم -

شواهدی را که از جبران و سهراب به دست دادیم از نظر مضمون تناسب زیادی با آیات یاد شده دارند که عده‌ای از عرفا و الهیون آن آیات را برای اثبات «وحدت وجود» دلیل آورده اند<sup>۱۳</sup> و بازتاب آن را در آثار عارفان وحدت وجودی در می‌یابیم.

محیی‌الدین ابن عربی گوید:

«عارف کسی است که خدارا در همه چیز ببیند،

بلکه اورا عین هر چیز ببیند»<sup>۱۴</sup>

و مولانا جلال‌الدین رومی:

ای قوم به حج رفته کجائید؟ کجائید؟

معشوق همینجاست، بیایید، بیایید

معشوق توهمسایه و دیوار بدیوار

در بادیه سرگشته شما در چه هوایید؟<sup>۱۵</sup>

«از نقطه نظر عین القضاة خدا «با» (مع) تمام

اشیاء است. این مفهوم که او آن را «معیت‌الله» -

با خدا بودن - می‌خواند. یکی از دیدگاه‌های اصلی نظام

فلسفی وی را تشکیل می‌دهد»<sup>۱۶</sup>

«شکنکار را چاریه» که شارح فلسفه و «دانت» است

می‌گوید که خدا را می‌توان در همه جا و همه چیز

مشاهده کرد و معتقد بود که همه چیز خداست.<sup>۱۷</sup>

آفرینش، بهین آموزگار:

□ جبران:

- به باغها و کشتزارها بتان بروید، در خواهید یافت

گه برای زنبور عسل جمع‌آوری عسل از گلها لذتی

است. در عین حال گل از تسلیم عسلش به زنبور غرق

در لذت می‌شود، زیرا برای زنبور عسل، گل چشمه

زندگی است و برای گل، زنبور عسل بیک عشق است.

پیامبر / ۸۵

- آنگاه که می‌کوشید تا از خود ببخشایید، خوب

هستید.

پیامبر / ۷۷

□ سهراب:

من ندیدم دو صنوبر را با هم دشمن

من ندیدم بیدی، سایه‌اش را بفروشد به زمین.

رایگان می‌بخشد، نارون شاخه خود را به کلاغ.

هشت کتاب / ۲۸۸

«مارتین لوتر» می‌گوید: هیچ درختی برای خود بار

نمی‌آورد، بلکه برای دیگران میوه می‌دهد.<sup>۱۸</sup> اینکه

آفرینش و طبیعت بخشنده‌ترین آفریده‌های

خداوندست، به تعبیر گوناگون در اندیشه فرزندان

بیان شده است. افلاطون گفته است: جهان به منزله

مکتوب خداوند است به بشریت و آندری

تاروکوفسکی آفرینش را ایتار کامل می‌داند.<sup>۱۹</sup>

از دیگر سو پندآموزی از طبیعت و آفرینش در

ادبیات ایران و جهان بارها گوشزد شده است. سعدی:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

در واقع از دیدگاه علم معانی، دانشوران و

سخنوران از اغراض خیر برای تشویق و ترغیب

مخاطب بهره برده‌اند و با بازگفت سرشتهای پسندیده

و برجسته آفرینش، آدمیان را به بخشش و نیکوکاری

فراخوانده‌اند.

می‌بینیم که سهراب از «بید» که در سنت شعری ما

نماد بی‌شمی است به نیکی یاد می‌کند و دهش نارون

زا - حتی به کلاغ که تداعی گر پلیدی، بدجنسی و...

است - می‌ستاید.

نیایش:

□ جبران:

هنگام دعا به پرواز درمی‌آید و به دیدار تمام آنهایی که در آن ساعت به دعاگویی مشغولند نائل می‌شود، ملاقاتی که، جز هنگام دعا صورت نمی‌بندد.

پیامبر / ۷۹

□ سهراب:

ابری رسید، و ما دیده فرو بستیم.

ظلمت شکافت، زهره را دیدیم، و به ستیغ برآمدیم.

آذر خشی فرود آمد، و ما را در نیایش فرو دید.

لرزان، گریستیم. خندان گریستیم.

رگباری فرو کوفت: از در همدلی بودیم.

سیاهی رفت، سر به آبی آسمان سودیم، درخور

آسمان‌ها

شدیم.

سایه را به دره رها کردیم. لیخند را به فراخانی تهی

فشانندیم.

هشت کتاب / ۱۹۳

گیاهان:

□ جبران:

ای کاش می‌توانستید بر عطر زمین زندگی کنید و

مانند گل هوایی<sup>۲۰</sup> از نور بهره برگیرید.

پیامبر / ۳۵

□ سهراب:

خوشا به حال گیاهان که عاشق نورند

و دست منبسط نور روی شانه آن‌هاست.

هشت کتاب / ۳۰۸

وحدت ادیان:

برابری ادیان نیز که از ویژگیهای اندیشه وحدت

وجودی است در آثار هر دو نمایان است:

□ جبران:

آن کس که بنا بر اصول اخلاقی مشخصی گام

برمی‌دارد، مرغ خوش‌آوای خویش را در قفسی

زندانی می‌کند.

پیامبر / ۹۰

- تو برادرم هستی و من دوست دارم.

دوست دارم آن هنگام که در مسجدت به سجده‌ای

و در کلیسایت به رکوعی

و در کنیسه‌ات در نمازی

من و تو فرزندان یک دینیم، و آن دین همان روح

است. رهبران شاخه‌های این دین همچون انگشتان

بهم چسبیده دست الهی است که ما را به کمال نفس

رهنمون است.<sup>۲۱</sup>

□ سهراب:

قرآن بالای سرم، بالش من انجیل، بستر من

تورات، و زیر

پوشم اوستا، می‌بینم خواب:

بودانی در نیلوفر آب

هر جا گل‌های نیایش رُست، من چیدم، دسته گلی دارم

محراب تو دور از دست: او بالا

من در پست

هشت کتاب / ۱۹۳

## مرگ:

□ جبران:

- اگر به راستی می‌خواهید روح مرگ را ببینید قلبتان را بر پیکر زندگی بکشائید. زیرا مرگ و زندگی یکی است. به همان سان که رودخانه و دریا یکی می‌باشند.

بیامبر / ۹۲

- وقتی از حل همه اسرار زندگی فارغ شدی به سمت مرگ برو. چرا که مرگ سرّی از اسرار زندگی است.<sup>۲۲</sup>

□ سهراب:

- زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ

هشت کتاب / ۲۹۰

- و اگر مرگ نبود، دست ما در پی چیزی می‌گشت

هشت کتاب / ۲۹۴

- صدای باد می‌آید، عبور باید کرد  
و من مسافرم، ای بادهای همواره

.....  
مرا به خلوت ابعاد زندگی ببرید  
حضور «هیج»<sup>۲۳</sup> ملازم را  
به من نشان بدهید.

هشت کتاب / ۳۲۸

لاهیجی در «شرح گلشن راز شبستری» می‌گوید:  
مردن و زاییدن باهم است و مردن در حقیقت  
غیرزاییدن و زاییدن غیر مردن است. [نسخه خطی:  
نیست]

م / ۲۳

## بی‌باکی از مرگ:

□ جبران:

- ترس شما از مرگ مانند لرزش چوپانی است که در برابر شاه ایستاده و منتظر است تا شاه او را مقتدر کند و دست بر شانه‌اش نهد. آیا چوپان با وجود لرزیدن، شاد نیست که نشان شاه را بر تن می‌کند؟  
بیامبر / ۹۳

□ سهراب:

و ترسیم از مرگ  
مرگ پایان کیوتر نیست  
مرگ در ذات شب دهکده از صبح سخن می‌گوید.  
هشت کتاب / ۲۹۶

مرگ در نظر «اولیاء الله» و به تعبیر عرفا - ابدالان - نه تنها ترس آور نیست، بلکه آن را نخستین گام به سوی دیدار با جانان می‌دانند و سردادن جام تلخ مرگ به شوق دیدار محبوب در کامشان چون نوشا نوش انگبین است.

حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) در خطبه معروفشان در مکه می‌فرمایند: حَطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوُلِدَ آدَمَ مَحَطُّ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جِيدَ الْفَنَاءِ وَ مَا أَوْلَهُنِي إِلَيَّ إِلَّا سَلَفِي إِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَيَّ يُونُسَ.<sup>۲۴</sup>

مرگ بر گردن آدمی ملازم گردنبند دارد، چون گردنبند زنان جوان و سخت مشتاق دیدار گذشتگان خود را چون اشتیاق یعقوب دیدار یوسف را.

سنائی فرماید:

«از این مرگ صورت نگر تا نترسی  
از این زندگی ترس کاینک در آنی  
به پیش همای اجل کش چو مردان  
ببیاری این خانه استخوانی  
کزین مرگ صورت همی رسته گردد  
اسیر از عوان و امیر از عوانی»<sup>۲۵</sup>

و مولانا:

● - از مرگ چه اندیشی چون جان بقا داری؟  
در گور کجا گنجی، چون نور خدا داری؟<sup>۲۶</sup>  
- مرگ کین جمله ازو در وحشت‌اند  
می‌کنند این قوم<sup>۲۷</sup> پسر وی ریشخند<sup>۲۸</sup>  
و عین القضاة همدانی:

«به مرگ بند اجل از پای آن مرغِ قفسی برگیرند،  
چه کند که اَلرَّفِيقُ الاعْلَى و المَشْرَبُ الاَصْفَى و  
الكَأْسُ الْأَوْفَى و العیش الاهنی، اختیار نکند، اگر  
«يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» درست است؟ عاشق دیدی هرگز  
که دیدار دوست خود را کاره بود؟ لَابَلَّ که جان بدهد  
در طلبش.»<sup>۲۹</sup>

## مرگ پایان نیست:

□ جبران:

- ... تنها آنگاه به راستی نغمه سر می‌دهید که از  
جویبار خاموشی بنوشید. و آنگاه که بر فراز قله  
رسیده‌اید تازه بالا رفتن را آغاز می‌کنید.

بیامبر / ۹۳

- آیا باز ایستادن چرخ زندگی غیر از پایان دوران  
بی‌انقطاع دم و بازدم است؟ پایانی که جان را مجال  
رهایی از زندان و پرواز تا جوار خالق محبوب  
می‌دهد.<sup>۳۰</sup>

□ سهراب:

- مرگ پایان کیوتر نیست.

...

مرگ در آب و هوای خوش اندیشه نشیمن دارد.  
مرگ در ذات شب دهکده از صبح سخن می‌گوید.  
هشت کتاب / ۲۹۶

در اندیشه اسلامی مرگ آغاز راهی است در پایان  
راه زندگی. امیرالمؤمنین علی - علیه السلام -

می‌فرماید:

بِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا.<sup>۳۱</sup>

و نیز: الموت باب الآخرة.<sup>۳۲</sup>

عرفا به اصلی معتقدند که با این جمله بیان  
می‌کنند: النهايات هي الرجوع الى البدايات - پایانها  
بازگشت به آغازهاست.<sup>۳۳</sup>

از دیدگاه عارفان مرگ برابریست با دیدار جانان  
- وصال - و پایان درد هجران و فراق. بازگشت نی به  
نیستان و سرآغاز زندگی جاودان و پاینده.

حلاج: - اَقْتُلُونِي يَا نِقَاتِي اِنْ فِي قَتْلِي حَيَاتِي  
- آزمون مرگ من در زندگیست  
چون رهم زین زندگی پسیندگیست  
اَقْتُلُونِي اَقْتُلُونِي يَا نِقَاتِ  
اِنْ فِي قَتْلِي حَيَاتًا فِي حَيَاتِ  
و جبران در جای دیگر مرگ را «بامداد ابدیت»  
می‌خواند:

يَا نَفْسُ مَا الْعَيْشُ يَسِيرُ  
لَيْلٍ اِذَا جَنَّ اَنْتَهَى  
بِالْفَجْرِ وَالْفَجْرُ يَدُومُ  
وَ فِي ظَمَأِ قَلْبِي دَلِيلُ  
عَلَى وُجُودِ السَّلْسَبِيلِ  
فِي جَرَّةِ الْمَوْتِ الرَّحِيمِ<sup>۳۵</sup>

ای نفس، زندگی جز شب تاریکی نیست، که  
هنگام فرو رفتن در سیاهی با دمیدن سبیده پایان  
می‌یابد، در حالیکه بامداد جاودان است. تشنگی دلم  
دلیل روشنی است بر وجود آب خوشگوار سلسبیل  
ابدیت که کوزه مرگ ارمغانم می‌آورد.

## فراخوان باد:

□ جبران:

- مردم اورفالیز<sup>۳۶</sup>، باد آواز می‌دهد شما را ترک  
گویم. شتاب من از یاد کمتر است، معهذایم باید راه در  
پیش گیرم.

مردم اورفالیز، من با باد همسفرم اما مقصدم خلاء  
نیست

بیامبر / ۹۴ - ۹۵

□ سهراب:

- عبور باید کرد

صدای باد می‌آید، عبور باید کرد

و من مسافرم، ای بادهای همواره

مرا به وسعت تشکیل برگ‌ها ببرید

مرا به کودکی شوراب‌ها برسانید.

هشت کتاب / ۳۲۷

- صدای همه‌هم می‌آید

و من مخاطب تنهای بادهای جهانم

هشت کتاب / ۳۲۰

- پشت تبریزی‌ها

غفلت پاک‌ی بود، که صدایم می‌زد.

پای نی‌زاری ماندم، باد می‌آمد، گوش دادم:

چه کسی با من، حرف می‌زد؟

دورها آوایی است، که مرا می‌خواند.

هشت کتاب / ۳۴۸

لیه - دزو<sup>۳۷</sup>، فیلسوف بزرگ دانوی از باد مفهومی  
عارفانه دارد. استاد لیه - دزو، «لا نو - شانگ»<sup>۳۸</sup> و  
دوستش «بوگائو - دزو»<sup>۳۹</sup> بودند. لیه دزو چون در آئین  
این دو فیلسوف استاد شد، بر بالهای باد نشسته به  
خانه آمد.<sup>۴۰</sup>

عیسی مسیح - علیه السلام - باد را به «روح  
خداوند» مانند کرده است:

درست همانطور که حالا صدای باد را می‌شنوی  
ولی نمی‌توانی بگویی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود،  
روح خدا هم همین‌طور است، ما نمی‌دانیم هر بار به چه  
کسی این تولد جدید را از بالا می‌بخشد.<sup>۴۱</sup>  
در ادب پارسی، باد، نماد ناپایداری، تندروی،  
رسواگری، برده‌داری، باروری و نیز بیک عاشقان،  
سنگ صبور و همراز دلباختگان، مسافر و... است.

در شعر کهن و معاصر پارسی «مسافر بودن» باد  
بارها تصریح شده است:

- بشکل باد صبا در جهان مسافر باش

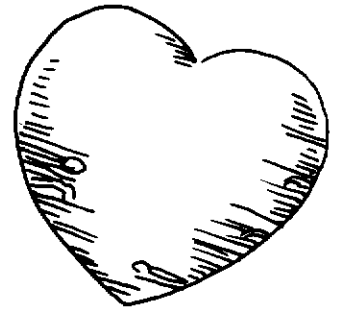
بسان خاک زمین ساکن و مقیم مشو<sup>۴۲</sup>

- ای باد ای صبورترین سالک طریق

ای خضر ناشناس، ...<sup>۴۳</sup>

- سخنانم را

در حضور باد



- این سالک دشت و هامون - ۲۲  
مولانا در بیتی زودگذری وصال دلدار را به رایحه  
دماغ پرور گلی مانند کرده که همراه باد صبا یا شتاب و  
بی درنگ سفر می کند:

- رفتی تو بدین زودی، تو باد صبا بودی  
مانند بوی گل، با باد صبا رفتی ۲۵  
و در مثنوی معنوی آمده است:

- ما همه شیران ولی شیر علم  
حمله شان از باد باشد دم به دم  
حمله شان پیدا و ناپیداست باد  
جان فدای آنکه ناپیداست باد ۲۶

- نیست را بنمود هست آن محتشم  
هست را بنمود بر شکل عدم  
بحر را پوشید و کف کرد آشکار  
باد را پوشید و بنمودت غبار ۲۷  
بدرود با مردم:

□ جبران:

- بدرود مردم اورفالیز، بدرود روزهای جوانیم که در  
میان شما به سر بردم.

پیامبر / ۱۰۵

- اغلب من در میان شما چون دریاچه ای در وسط  
کوهستانها بودم. قلل و سراشیبهای پر خمتان را و حتی  
گله های گذران اندیشه ها و آرزوهایتان را منعکس  
می کردم

پیامبر / ۹۶

- و به راستی که چون اقیانوس هستید،

...

من تنها آنچه را که شما در افکارتان بر آنها آگاهید بیان  
می کنم

پیامبر / ۹۸

- افکار شما و کلمات من امواج خاطره مهموری  
هستند که روزهای پیشین را زنده نگاه می دارد.

پیامبر / ۹۸

- خردمندان به شما روی آورده اند تا از خرد خویش  
به شما ارزانی دارند، من آمده ام تا از خرد شما توشه  
برگیرم.

پیامبر / ۹۹

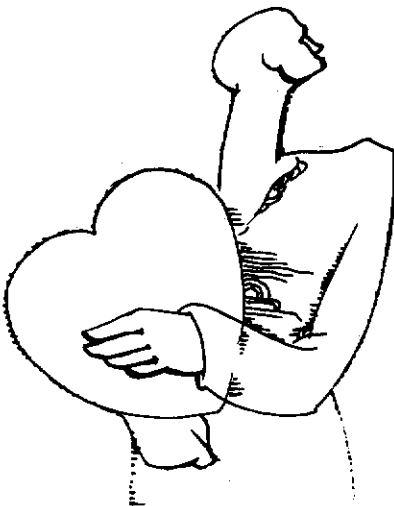
- و بپذیرید که من چیزی یافته ام که از خرد پر  
گهرتر است و آن روح آتشینی است در درون شما که  
همیشه از خویش بر خویش می افزاید.

پیامبر / ۹۹

- برای نزدیکتر شدن به خدا، به مردم نزدیکتر  
باش ۲۸

- عدالت به دلهای مردم، نزدیک است و رحمت به  
دل خداوند ۲۹

چنانچه می بینم جبران از چشم «پیامبر» ش بسیار  
خوشبینانه به مردم می نگرد و در واقع به بعد روحانی  
آنان تکیه بیشتری دارد. گویی قصد دارد آنان را به  
«بازگشت به خویش» فرا بخواند و شاید به همین علت  
است که از ویژگیهای نیک آنان سخن می گوید. او  
اندیشه فراخ و خامه توانای خویش را اینته تمام نمای  
مردمی می داند که در کنارشان زیسته است و انسانهای  
آرمانی اش بوده اند. حتی آنان را آموزگاران خویش  
می خواند که فروتنانه در برابرشان زانوی شاگردی زده  
است و اذعان می دارد که در میانشان گنج گرانبهائی را  
یافته است.



و اینک هنگام جدایی فرارسیده است و به راستی چه گران است بدرود با مردمی که شهروندان آرمانشهر تو باشند و تو و امدار نیکی های آنان باشی. مگر نه این که سخت ترین بدرودها و اسپین دیدار با انسانهای پاک نهادی است که دوستان داشته ای و اینک ناگزیری که با دیدگانی پرآب و دعا عاشان گویی؟

### بدرود با مردم:

#### □ سهراب:

- کفش هایم کو،

چه کسی بود صدا زد: سهراب؟

آشنا بود صدا مثل هوا یا تن برگ

مادرم در خواب است

و منوچهر و پروانه و شاید همه مردم شهر

شب خرداد به آرامی یک مرثیه از روی سر نانیها

می گذرد

و نسیمی خنک از حاشیه سبز پتو خواب مرا می روید

بوی هجرت می آید:

بالش من پر آواز پر چلچله هاست

هشت کتاب / ۳۹۱

- باید امشب بروم

من که از بازترین پنجره با مردم این ناحیه صحبت کردم  
حرفی از جنس زمان نشنیدم.

هیچ جسمی، عاشقانه به زمین خیره نبود،

کسی از دیدن یک باغچه مجذوب نشد.

هیچکس زاغچه ای را سر یک مزرعه جدی نگرفت

هشت کتاب / ۳۹۱

سروش صمیمی و آشنا، شاعر را به سفر فرا  
می خواند: سفر به شهر بیداران، سرزمینی که  
حرفهایش را بفهمند و با زبانش بیگانه نباشند.

برخلاف دیدگاه جبران - در کتاب «پیامر» - که

همه مردم فرزند زمان خویشند، در نظر سهراب تنها

شمار اندکی از مردم «از اهالی امروند». و از مردمی

که زبان او را نفهمیده اند و مظاهر آفرینش را هشیارانه

ندیده اند، دل آزرده است و برانست که:

- باید بلند شد

در امتداد وقت قدم زد،

هشت کتاب / ۴۲۸

- سپهری از مردم نمی خواهد انسانهای ایده آل

آرمانشهر او باشند، بلکه دست کم فرزند زمان خویش

باشند.

او به جستجوی شهر گمشده اش در تکاپوست:

اهل کاشانم، اما

شهر من کاشان نیست.

شهر من گمشده است

من با تاب، من با تب

خانه ای در طرف دیگر شب ساخته ام.

هشت کتاب / ۲۸۶

- عبور باید کرد

و هم نورد آفتاب دور باید شد...

هشت کتاب / ۳۲۴

و زمانی هم، آگاهی و دانایی مردم دهکده فرادست را

می ستاید:

مردم بالا دست، چه صفایی دارند!

...

بی گمان در ده بالا دست، چینه ها کوتاه است.

مردمش می دانند، که شقایق چه گلی است.

بی گمان، آنجا آبی، آبی است.

غنچه ای می شکند، اهل ده با خیرند

چه دهی باید باشد

کوچه باغش پر موسیقی باد!

مردمان سررود آب را می فهمند

...

هشت کتاب / ۳۴۷

### و عده بازگشت:

#### □ جبران:

○ مردم اورفالیز، بدرود.

این روز به پایان رسیده است

به سان نیلوفر آبی که روی از فردایش می پوشاند،

این روز نیز روی از ما در می کشد

و اگر کافی نباشد باید دوباره در اینجا گردهم آئیم

و دست به سوی یخشنده دراز کنیم.

فراموش نکنید که من به سوی شما بازخواهم

گشت

پیامبر / ۱۰۵

#### □ سهراب:

#### ○ روزی

خواهم آمد، و پیامی خواهم آورد.

در رگ ها، نور خواهم ریخت.

و صدا خواهم در داد: ای سیدها تان برخواب! سیب

آوردم، سیب سرخ خورشید

هشت کتاب / ۳۳۹ - ۳۳۸

بی نویسی ها:

۱. پیغمبر، جبران خلیل جبران. ترجمه رضا صالح زاده، تهران، کانون

معرفت، ۱۳۴۰.

۲. پیامبر، خلیل جبران. ترجمه محمدرضا ابراهیم زاده، تهران، ۱۳۴۴.

(بی نا).

۳. همان.

۴. پیغمبر، جبران خلیل جبران. ترجمه رضا صالح زاده، ص ۳-۲.

۵. غالی شکر در باره جبران گفته است: «بزرگترین دستاورد خلاق او

زندگیش بوده که برغم کوتاه بودن، با عباد خصوصی و اجتماعی آن را نمی شد

از هم تفکیک کرد. نظرات او در باره مقام زن، ازدواج و زوجانیت صرفاً

دیدگاههای تئوریک نبود که در نوشته ها و نقاشی هایش بیان شده باشد،

بلکه دیدگاههای عملی او در باره زندگی، عشق و مذهب را منعکس

می کرد.» - پیام بونسکو، ص ۱۵، ۳ (آبان ۱۳۴۲) ص ۲۵.

ولیلی گلستان در باره سهراب چنین می گوید: سهراب... هرگز

زندگیش از آزارش جدا نبوده است. سهراب همان بود که می دیدی، همان

بود که می خواندی - سهراب سپهری، شاعر- نقاش، به کوشش لیلی

گلستان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۱۱ و محمدعلی سیالوارو اینگونه

دیده است: جوهری در شعر سپهری بود که از روحش نشأت می گرفت -

همان ص ۳۸.

۶. آلکساندر پوشکین، نویسنده روسی - ۱۷۹۹ م - ۱۸۳۷ -

۷. «ایثار یک شعر بلند است» آندری تارکوفسکی، ترجمه ص. شهنازی،

ادبیستان، سال اول، شماره چهارم - فروردین ۱۳۶۹ - ص ۱۷

۸. جنگ و صنعت، لئون تولستوی، ترجمه کاظم انصاری، تهران،

گوتنبرگ، ۱۳۳۹

۹. شعری که در سوگ فروغ سروده:

بزرگ بود

و از اهالی امروز بود

و با تمام آفتاب های باز نسبت داشت

و تن آب و زمین را چه خوب می فهمید

هشت کتاب / ۳۱۸

۱۰. قرآن کریم، عثمان طه، ترجمه الهی قمشهی، سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۱۱. همان مآخذ، سوره حدید، آیه ۴.

۱۲. همان مآخذ، سوره ق، آیه ۱۶.

۱۳. وحدت وجود، فضل الله ضیاء نور، تهران، زوار، ۱۳۶۹، ص ۱۰۷.

۱۴. بزوشنی در پیدایش و تحولات تصوف و عرفان، عباسعلی عمید

زنجانی، تهران امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۳۴۶.

۱۵. کلیات شمس - دیوان کبیر - با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان

فروزانفر، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۴۳، جزو ۲، ص ۶۵

۱۶. خلق مدام در عرفان اسلامی و آیین بودایی، توشیهیکو ایزونو،

ترجمه منصوره کاویانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ص

۲۳.

۱۷. عباسعلی عمید زنجانی، همان مآخذ، ص ۳۹

۱۸. پیام بونسکو، سال یازدهم (۱۳۶۲)، شماره ۱۶۲، ص ۵.

۱۹. تارکوفسکی، بابک احمدی، تهران، فیلم، ۱۳۶۶، ص ۱۴۹.

۲۰. «دمه و ایشنامه»، جبران خلیل جبران، دراسة و تحلیل: الدكتوره

نازک سبابا یار، دمشق، طلاس، الطبعة الثانية ۱۹۸۷، ص ۲۱۱

۲۱. «ترانه های سکوت» - در باره جبران خلیل جبران - نوشته حسن

حسینی، نامه فرهنگ، سال اول (بهار ۱۳۷۰) شماره ۳، ص ۸۱

۲۲. «مراد از «هیچ» مرگ است که همراه زندگی آمده»، نقد شعر

سهراب سپهری، دکتر سیروس شمس، تهران، مروارید، ۱۳۷۰، ص ۲۱۳،

در شعر «مست» نیز سهراب می گوید: ... و رفت تا لب هیچ

هشت کتاب / ۴۰۱

۲۳. م. / مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تألیف شیخ محمد

لاهیجی، با مقدمه استاد کیوان سیمی، تهران، کانیفروشی محمودی،

۱۳۳۷، ص ۴۹۵.

۲۴. ناسخ التواریخ در احوالات حضرت سیدالشهداء - علیه السلام -

محمدتقی سهری، تهران، اسلامیه، ج ۲، ص ۱۲۰

۲۵. امثال و حکم، علامه علی اکبر دهخدا، تهران، امیرکبیر، چاپ

ششم، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۲۸

۲۶. کلیات شمس - دیوان کبیر - مولانا جلال الدین، تهران، امیرکبیر،

جزو ۵، ص ۲۸۹

۲۷. این قوم: صوفیان / رومیان آن صوفیانندی پدر / بی زتکرار و کتاب

و بی هنر، دفتر ۱ / ۳۴۸۳

۲۸. مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین، به همت، رینولد، این، نیگلون،

تهران، مولی، چاپ هفتم، ۱۳۶۹، دفتر ۱ / ۳۴۹۵

۲۹. نامه های عین القصات همدانی، به اهتمام علینقی منزوی - عقیق

عسیران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ (بیروت)، بخش دوم، ص ۱۳۹.

۳۰. الفی (پیامبر) جبران خلیل جبران، دمشق، دارکرم، ص ۵۶ - این

فراز را از ترجمه حسن حسینی در مقاله ترانه های سکوت - بی نویسی -

ص ۷۸ برگزیدیم.

۳۱. نهج البلاغه امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - الدكتور صبحی

الصالح، بیروت، ۱۳۸۷ هـ. ق. خطبه ۱۵۶، ص ۲۱۹

۳۲. میزان الحکمة، محمدی ری شهری، قم، مرکز النشر - المکتب

الاعلام الاسلامی (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی) چاپ اول، ۱۳۶۲، ج

۹، ص ۲۵۵، حدیث ۸۷۵۶، به نقل از غررالحکم

۳۳. آشنایی با علوم اسلامی، استاد شهید مرتضی مطهری، قم، دفتر

انتشارات اسلامی، ص ۲۳۰

۳۴. مثنوی معنوی، ر. ا. نیگلون، دفتر سوم، پ ۲۸۸-۹

۳۵. مجموعه الکامله، جبران، خلیل جبران، تقدیم و تنظیم مهناز

نعمه، ص ۵۹۸

۳۶. اورفالیز را اورفاس، (رضا صالح زاده)، اورفلیس (سید جواد

هشترودی) و اورفاس (فریده حسن زاده و رشید مصطفوی) ترجمه

کرده اند. اما استاد بزرگوار جناب دکتر عبدالحسین فرزاد را اورپولس

- اورپولوس - (ur poles / ur polus) پولس مقدس یا شهر پولس مقدس

ترجمه کرده اند.

۳۷. Lieh - Tzu

۳۸. Lao - shang

۳۹. Pokao - Tzu

۴۰. هایکو - شعر ژاپنی - ا. شاملو و ج. باستانی، تهران، ابتکار، ۱۳۶۸،

ص ۶۲

۴۱. عهد جدید، انجیل یوحنا، ۳/۸

۴۲. امثال و حکم، علامه علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۷۷، به نقل از

مقامات حمیدی

۴۳. از زبان برگ، محمدرضا نسیمی کدکی - م. سرشک - تهران،

توس، چاپ سوم، ۱۳۵۷، ص ۴۷

۴۴. همان، ص ۵۵

۴۵. کلیات شمس - دیوان کبیر - جزو ۵، ص ۲۸۶

۴۶. مثنوی معنوی، ر. ا. نیگلون، دفتر نخست، پ ۴-۳

۴۷. همان، دفتر پنجم، پ ۱۰۲۶

۴۸. ترانه های سکوت، حسن حسینی، نامه فرهنگ، سال اول - بهار

۱۳۷۰، شماره ۳، ص ۸۳

۴۹. همان، ص ۸۳

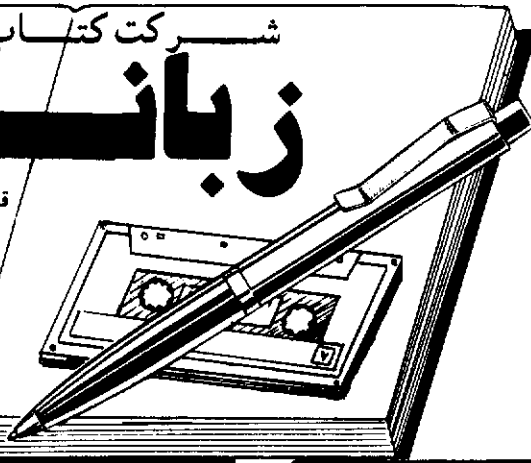
● نمونه های به دست داده شده در این گفتار از سهراب را از هشت

کتاب، تهران، کتابخانه طهوری، چاپ هشتم ۱۳۶۸ و از جبران را از چاپ

بی نویسی ۲ برگزیده ایم.

# شرکت کتاب و نوار زبانسرا

قابل توجه آموزشگاههای زبان، مهد  
کودکها و علاقمندان به فراگیری زبان آموزش  
زبانهای زنده دنیا با کتاب و نوار و  
فیلمهای آموزشی ویدئویی  
تهران - خیابان انقلاب - اول وصال  
شیرازی پلاک ۲۷  
تلفن: ۶۴۶۲۱۵۲ - ۶۴۶۲۶۱۲



# ادب نماه



تلفنی آگهی می پذیرد  
۳۱۱۱۲۱۵ - ۳۱۱۵۰۸۶  
۳۲۸۳۵۰

تدریس خصوصی ویلن  
توسط ناصر مهندسان اختیاریه ۲۴۷۸۹۱

# ارغنون حقیقت

نخستین مجموعه شعر

عبدالرشید حقیقت (ریغ)

خط حسن سخاوت

مدرس و عضو انجمن خوشنویسان ایران

۱ - انجمن خوشنویسان ایران - خیابان خارک شماره ۵۹

تلفن ۶۷۷۲۲۲۷ - ۶۷۵۵۱۴

۲ - مؤسسه کترش - خیابان (دکتر بهشتی)

عباس آباد شرقی شماره ۶۴ - تلفن ۸۴۵۱۸۲ - ۸۵۹۵۱۴

آموزشگاه علمی  
آزاد دخترانه

۹۲  
جدید

برای  
کلاسهای آمادگی کنکور اختصاصی  
مرحله دوم و عمومی کلاسهای تکدرس  
رشته های تجربی ریاضی فیزیک  
علوم انسانی و تکدرس تقویتی اول  
تا چهارم دبیرستان ثبت نام می نماید

کلاسها در دو نوبت صبح و عصر  
تشکیل می شود

نشانی: تهرانپارس تقاطع بزرگراه رسالت  
ورشیدنبش ۱۶۰ غربی  
تلفن ۷۷۰۹۹۲ - ۷۸۶۳۳۰۶

آغاز ثبت نام ترم تابستانی

موسسه زبانهای خارجی

# بیان

ویژه آقایان خردسالان - بزرگسالان  
باسرویس رفت و آمد

تومی - توفل - مکالمه - گرامر  
در سطوح مختلف

تلفن ۸۷۰۹۵۸۲ - ۸۷۰۵۷۶۲ - ۸۴۶۷۰۴

خیابان استاد مطهری - بین سهوردی و شریعتی پلاک ۸۲